

## ماجرای فکری آوینی

۲



«ماجرای فکر آوینی» کتابی است با موضوع گفتارهایی در شناخت تفکر بنیادین شهید سیدمرتضی آوینی نوشته وحید یامین پور. این کتاب را نشر معارف منتشر کرده است. «زمان آگاهی»، «خودآگاهی تاریخی» و «وقت‌شناسی» امتیاز اهل حکمت و فضیلت از دیگرانی است که گرفتار عادات روزمره شده‌اند. اهل حکمت و فضیلت، به «وقت» که همانا باطن زمان است، وقوف پیدا می‌کنند و مختصات تاریخی و تمدنی خود و ماهیت حقیقی رخدادهای پیرامون خود را بهتر از هر کسی بازمی‌شناسند؛ آنگاه حکمت از زبان و قلم آنها می‌تراود و «معلم» دیگران می‌شوند. سیدمرتضی آوینی، حکیم هنرمندی بود که بی‌شک مقام او، مقام «معلم» است. معلم اندیشه‌ها و سلوک فکری و فرهنگی کسانی که در ساحت انقلاب اسلامی راه می‌پیمایند. مخاطبان اصلی درس گفتارهای مندرج در این کتاب، جوانانی هستند که در آغاز راه مطالعات فرهنگی و تمدنی هستند و غالباً دغدغه این را دارند که فهم و تحلیل رخدادهای و تحولات سیاسی، تاریخی و تمدنی را از چه نقطه‌ای باید آغاز کنند.

## کاهن معبد جینجا

۳



«کاهن معبد جینجا» داستان سفر کوتاه وحید یامین پور به ژاپن در گرمیادداشت سالگرد بمباران هیروشیما است که با توجه به سابقه کاری او، از مرز سیر و سیاحت فراتر رفته و به تحلیل اتفاقاتی که مشاهده می‌کند، می‌پردازد. ژاپن کشوری است که همواره در تمام برهه‌ها به دلایل ریز و درشتی زیر نورافکن بوده است؛ چه به خاطر فرهنگ و هنر، چه در جنگ و چه در پیشرفت صنعتی و اقتصادی، نام کشور آفتاب تابان، به نحوی خودنمایی می‌کند. اما برای شناخت یک سرزمین، چه راهی بهتر از سفر کردن یا خواندن سفرنامه‌ای خوب وجود دارد؟ «کاهن معبد جینجا» سفرنامه‌ای است که گوشه‌ای از واقعیت‌های این کشور جذاب و شگفت‌انگیز را به تصویر کشیده و به شکل مفید و مختصر از تجربه سفر به آنجا می‌گوید. وحید یامین پور برای نگارش «کاهن معبد جینجا» نشر صریح و کم‌حاشیه‌ای را به کار گرفته است و مطالب کتاب کاملاً روان و شفاف بیان شده‌اند. او در طول سفر بارها به یادداشت‌برداری پرداخته که این امر سبب شده جزئیات قابل توجهی را ثبت کند. با خواندن «کاهن معبد جینجا» حوصله مخاطب سرنمی‌رود؛ چراکه نویسنده تمام مسائل غیرضروری و جانبی را حذف کرده و هنگام مطالعه، مخاطب از خواندن چیزی رد نمی‌شود.

غم، لحظه‌ای آرمان مبارزه، لحظه‌ای عشق، لحظه‌ای ماندن میان انسانیت و مبارزه و حتی لحظه‌ای پذیرفتن سیاهی؟ و مدام این پرسشی بی‌جواب در ذهن خواننده تداعی می‌شود که آیا من آرمانی برای زندگی در این دنیای ستم‌آلود را دنبال می‌کنم یا نه؟ آیا این آرمان ارزش زندگی کردن و پا گذاشتن در این چرخه مه‌آلود را دارد یا نه؟ این سوالات در جای‌جای مختلف کتاب توی ذهن خواننده رژه می‌رود، مثلاً آنجایی که می‌گفت: «خب، فیلسوف بزرگ، در مکتب شما عشق چه معنایی دارد؟ برخی عشق را چنگکی می‌دانند که نیازهای تنشان را به آن بیاویزند. لحظه‌ای را که نیاز غلیبان می‌کند، حادثه عشق می‌نامند و آن را با تمنا می‌جویند و آن‌گاه که نیاز فروکش کرد، عشق را از یاد می‌برند. عشق محصول انس است و بعد از نیاز تن و در غیاب آن آغاز می‌شود. غیر از این تعریف را برای حضرت عشق، توهین‌آمیز می‌دانم. جایگاه تن کجاست؟ آن را نادیده می‌گیری و به حساب نمی‌آوری؟ تن و لامسه واقعیتی انکارناپذیر است. ولی عشق نه با آن آغاز می‌شود و نه با آن پایان می‌یابد. در سطحی پایین‌تر از کلمه و معنا که خانه اصلی ابراز عشق را تأیید می‌کند، گاهی تن و لامسه هم با حرارتش، حضور عشق را تأیید می‌کند. ولی آن‌ها که از سطح تن و لامسه عشق را آغاز می‌کنند، بعید می‌دانم به سطح کلمه و معنا اوج بگیرند. همان‌طور که اگر بگویند عشق در یک نگاه متولد می‌شود و شعله می‌کشد، دغل‌بازی کرده‌اند. تازه کارها غالباً سرکشی هوس را با تولد عشق اشتباه می‌گیرند.» به طور کلی می‌توان گفت «ارتداد» قصه نو و جالب توجه‌ای دارد. «ارتداد» علی‌رغم ادبیات مغتنی که داشت، توصیفات عریض و طویل زیادی را هم دربرداشت. اما فشردگی حادثه منقوله، تلخی توصیفات ادبی را کم می‌کرد و حلاوت انتظار، دوشادوش یونس از کوجه‌های ژ.سه تهران تا بلندی‌های جولان را می‌افزود. خواننده در ضمن مطالعه این کتاب دل به دریا می‌زند و مُرتدانه تا عصر نفاق پیش می‌رود. غم یونس، غصه سال‌های ناگفته او خواهد بود. روح رنجور، نگاه عمیق، تن خراشیده، پهلوی سوخته و از همه مهم‌تر، عشقی که ارجح‌ترین لمس باطنی هر انسان است، برای خواننده کاملاً باورپذیر است. وقتی به سطرهای تاریک ستم می‌رسی، حتی راه‌های نجات و عظم‌البلاء این روزها را برای خود طرح‌ریزی می‌کنی. می‌توان گفت طعم امتحان الهی را در ارتداد می‌چشی. و ممکن است بعد از پایان کتاب، فزانهایی از مناجات شعبانیه در ذهنت تداعی شود: «الهی کأَنی بِنَفْسِی وَاقْفَهُ بَیْنِ یَدَیْکَ وَ قَدْ أَظْلَمْتُ حَسْبُ تَوَكَّلِی عَلَیْکَ فَقُلْتُ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ تَعَمَّدْتَنِی بِعَفْوِکَ؛ خدایا خود را چنان می‌نگرم که گویا در برابرت ایستاده و آن توکل نیکویی که بر تو دارم بر سر من سایه افکنده و تو نیز آنچه را شایسته‌ای درباره من فرموده و مرا در سراپرده عفو خویش پوشانده‌ای.» «ارتداد» یک رمان خوش‌خوان است که می‌تواند به جای فرصت‌سوزی، شما را وارد دنیای جدیدی از تفکرات عمیق کند. یامین پور در «ارتداد» یک دریچه جدید را روی مخاطب خود باز می‌کند؛ مخاطبی که روزهای انقلاب را ندیده است یا اگر هم دیده است، تصویری گنگ و مبهم از تلخی‌های پیش از آن را در ذهن دارد. واقعا اگر انقلاب پیروز نمی‌شد، چقدر دنیا جای زندگی کردن نبود!

ربوده می‌شد و به شهادت می‌رسید، چه اتفاقی می‌افتاد؟

این پرسش مهمی است که یامین پور در «ارتداد» ما را با آن مواجه می‌کند.

یامین پور در بخشی از رمانش این‌طور مخاطب را با واقعیت مواجه می‌کند: «بلا را ما انتخاب نمی‌کنیم. بلا غالباً خودش سرزده می‌آید و ماهیچه‌های کرخت و خواب‌آلود تاریخ را به تحرک وامی‌دارد. بلا می‌آید تا تاریخ زخم بستر نگیرد. دقیقاً لحظه‌ای که همگان در شهری پریچ‌وخم و خاموش گم‌وگور شده‌اند و بی‌مقصد به دیوارهای بلند روزمرگی می‌خورند، فتنه‌ای جرقه می‌زند و وقت و هنگامه‌ای تجلی می‌کند تا چشم‌ها برای لحظاتی مبدأ و مقصد را ببینند و راه را از سر بگیرند. فتنه ترغیب خداوند است برای ورق‌زدن تاریخ، برای زیروروکردن همه چیز، از ارباب و رعیت، ظالم و مظلوم، گمراه و هدایت شده، دارا و ندار، غمگین و سرخوش، نگران و امیدوار؛ پس تاریخ خیلی هم تنبل نیست. پدیده‌ها سریع‌تر از تصور ما رخ می‌دهند.»



### داستان در «ارتداد»

از اوج شروع شده و خواننده از شنیدن خبری شوکه می‌شود، یامین پور مخاطب را به بیست‌ودو بهمن ۱۳۵۷ برده اما نه آن بیست‌ودو بهمنی که انقلاب پیروز شد؛ بلکه یک بیست‌ودو بهمن سیاه و خون‌آلود؛ بیست‌ودو بهمنی که رنگ‌وبویی از پیروزی ندارد و سیاه‌تر از هفده شهریور ۵۷ است. داستان «ارتداد» با یک شوک شروع می‌شود، به این صورت که در دوازده بهمن ۵۷ که امام وارد ایران می‌شود مسیر نهضت به گونه‌ای پیش می‌رود که انقلاب در بیست‌ودو بهمن به پیروزی نمی‌رسد. در خلال داستان متوجه شک و تردید بسیاری از مبارزین می‌شویم و این اتفاق مسیر مبارزه را تغییر می‌دهد و تعدادی به اصطلاح حواریون هم از مسیر خارج می‌شوند

شکی نیست که تصورش هم عذاب‌آور است و پس از گذشت چهل سال از آن واقعه بزرگ، فرض کردن آن واقعه هم دردی مضاعف می‌شود بر تمامی دردها...

دومین مسئله مطرح‌شده در اینجا نقد فنی رمان است. یامین پور در بُعد فنی رمان هر چند ضعف‌هایی دارد، اما این ضعف را با قصه خوش‌جبران می‌کند. به قول یکی از نویسندگان، داستان را تعریف نکنید! داستان بنویسید؛ یعنی در داستان با بهره‌گیری از تکنیک‌های صحنه‌پردازی دقیق و به تصویرکشیدن لحظات باید مخاطب را درگیر کرد. اتفاقی که کمتر در «ارتداد» رخ داده است، اما این چیزی از قصه ناب کتاب کم نمی‌کند.

به نظر من قصد نویسنده در پیش‌برد داستان این بود که مسئولیت اینجا و اکنون انقلاب و ایران را از دوش افراد بردارد و همه چیز را جزو روند طبیعی هر انقلابی بداند. بحث دیگری که در اینجا مطرح می‌شود، نگاه صفر و صدی (سیاه یا سفید) نویسنده در ترسیم اوضاع و احوال جامعه است چه با پیروزی نهضت و چه بدون پیروزی.

تزییق امید به مخاطب، یکی از ارکان اصلی قلم نویسنده در «ارتداد» است. برای مثال آنجایی که می‌گوید: «یونس عزیز پرشور دل شکسته، باید همواره از باورهایمان غبارزدایی کنیم تا زانوهایمان سست نشود. گاهی خطاهای ریز، باورسوز می‌شود، آرام‌آرام و به تدریج، لرزش‌های کوچک در طول زمان به ارتعاشی عظیم مبدل می‌شود که صخره‌های مغرور مستحکم را می‌لرزاند و می‌شکافد.»

یا در بخشی دیگر: «می‌دانی دخترکم؟ آرزوها متولد می‌شوند. بعضی هایشان قد می‌کشند و میوه می‌دهند و بعضی هایشان نه؛ دود می‌شوند و گاهی بر باد می‌روند. تو تنها آرزوی برپادرفته منی؛ آرزوی که به آن تکیه کنم و دست‌های زندگی را روی شعله‌هایم گرم کنم. امروز، روز تولد توست و من همیشه با خود می‌گویم در این ناکجاآباد و در متن یک سیه‌روزی بی‌پایان بهتر است سالی چند بار برای تو جشن بگیرم. یا حتی هر روز، وقتی از خواب برمی‌خیزی و با طلوع چشمانت روز من آغاز می‌شود...»

برای خواننده امروزی «ارتداد» پر از شگفتی است؛ لحظه‌ای شک، لحظه‌ای تردید، لحظه‌ای